



اژدها چگونه همیشه از شانه‌های روئیده است؟
ای سرزمین من این"

قتلهای زنجیره ای دستگیر شده اند. انگار
تایید کرده اند که آمرین و عاملین
قتلهای زنجیره ای دکتر ناصر زرافشان به اتهامات
نه انگار که وکیل پرونده

جرم حق طلبی و حق جویی، در زندانهای خودشان
واهی خود آنها و در واقع به

اسیر است. این اسارت به معنای آن نیست که آنان در برابر جنایت خاموش
مانده اند، بلکه به معنای یک جنایت دیگر است .

"حس نبود غار که تنهامان گذاشته است از سایه ای
به سایه و چاهی به چاه و

ریشه های ظلمت را گره زده است به گیسوانمان"

هدایت بر پیشانی اولین اثر ماندگار ادبیات داستانی مدرن ما مینویسد: "در زندگی
زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا میخورد و میتراشد"

پرونده قتل‌های زنجیره ای نیز زخمی است بر روح من و ما، اما مهم: آنکه زخمی
است کشنده بر پیشانی جانیان. زخمی است آغشته به بی عدالتی و استبداد و

ظلمی که آنان بر مردم ما و آزادیخواهان ما و انسان رواداشته اند.

و این اژدها هنوز میچرخد و ویران می کند.

شمار اعدام شدگان این سال چیزی جز جنایت نیست.

شمار ناامیدیها، خود سوزیها، خودکشیها، و نابرابری مرگ آور حقوق زن در برابر
حقوق مرد چیزی جز جنایت نیست.

فقر و تنگدستی به شدت و حدتی که مادران و پدران را وادار به فروش اعضای زوج
خود می کند چیزی جز جنایت نیست.

"آزادی آی!

قوس نشاط آدمی اکنون

در این سرزمین

چندان فرو نشسته و خاموش است

کز شش هزار خاطره انگار خاکستر می پاشند

بر چشم آب "۲

یکی از آفات جنایت و استبداد؛ کشتن فردیت و آزادیت. همانطور که پدرم مینویسد: "شناخت من یا خود، عبارت است از شناخت یک قدرت .

قدرتی که ریشه هایش در گذشته و اکنون، و برگ و بارش در فرهنگ دوران متبلور است. این شاید در تعبیر کانت: "شناسایی خود" و به تعبیر مارکس: "خود آگاهی شخصیت" باشد. در این معنا شکل گیری فردیت، به شکل گیری فرد مدرن، مستقل، آگاه به زمان و موقعیت خویش بدل میشود. تحقق این مشخصه های مدرن، مستقل، آگاه به زمان و موقعیت خویش بر اساس کاربرد خرد یا آگاهی و آزادی است. در حقیقت حاصل بازیافت فردیت این است که به آزادی منتهی میشود. اگر این آزادی از فرد دریغ یا سلب شود، وسیله اثبات فردیت و حفظ استقلال از دست رفته است. "۳

همانطور که اکنون آزادی و استقلال دکتر ناصر زرافشان از او سلب شده است. در صبح (۱۳۷۷.۷.۸) یک جوان ناشناس از طرف دادستانی "انقلاب" برای پدرم احضاریه ای آورد. برای تاریخ (۷۷.۷.۹).

زمانی که او از دادستانی به خانه بر می گردد مینویسد: "انگار یک فکری کرده اند و دارند برای من پرونده سازی می کنند. مرتب دم از ددگاه می زند (بازجو) یعنی که توی دادگاه هستیم." و نیز دو روز قبل از مرگش نوشته بود: "شاید همین روزها "دیگران" که دست بکار شده اند فهرست مورد نظرشان را دنبال کنند. من در بدترین حالاتم عقیده ام راز دست نداده ام. ترکیب آزادی و عدالت از شعرم جدا نیست. حالا اینکه مخالفان سیاسی به معنای فرهنگی مرگ آدم را نزدیک کنند چیز عجیب و غریب و دور از انتظاری نیست. کوتوله های فرهنگی همیشه اقدامات ضد فرهنگی خود را به نام یک سیاستی، عقیدتی، آرمانی، چیزی انجام میدهند. و داده اند..."

بعضی اوقات به او و به خودم میگویم: "آیا من تو را دوباره یافته ام؟ آنکه ما را از هم جدا میکند باید نیمسوزی، آسمانی به دست داشته باشد و ما را بر اثر آتش چون روبهان از این جهان گریز دهد.

چشمانت را پاک کن روزگار گوشت و پوست آنان را پیش از اینکه من و ترا به گریه در آورند خواهد بلعید. (لیرشاه)"

پرونده قتل های زنجیره ای و چرایی به وقوع پوستن این قتلها، و آزادی دکتر ناصر زرافشان اکنون پرچم مبارزه با استبداد و جنایتی است که نه تنها سرزمین مان و

مردم میهنمان بلکه حرمت جهانی انسان را فدای خودکامگی و خودخواهی خود کرده است. ونیز دفاع از خون آزادگان و فرهیختگانی است که زمانی چنان عاشقانه از برای انسان زیسته اند که زندگی و صدای رسایشان را فدای حرمت و آزادی انسان کرده اند.

۱: آرایش درونی (محمد مختاری)

۲: منظومهٔ ایرانی (محمد مختاری)

۳: چشم مکب (محمد مختاری)